



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۰۷/۱۳

حامد نوید

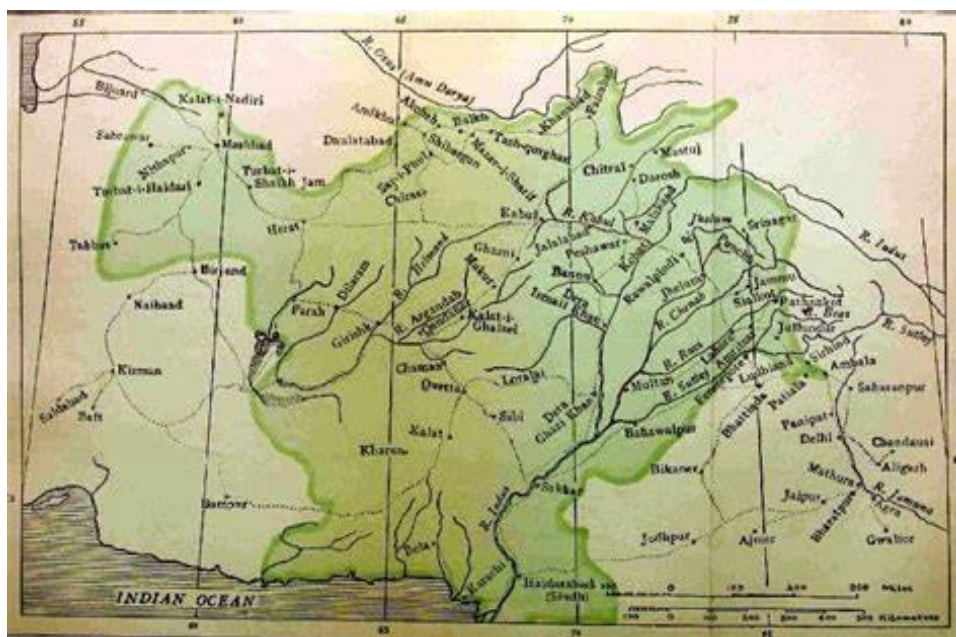
بحثی در رفع ابهامات تاریخی

قسمت سوم

صرف نظر از گذشته های دور، اگر نگاه گذرای به وقایع سیاسی سده هژدهم و نوزدهم بیاندازیم این امر روشن می گردد که با ورود قدرتهای استعماری اروپای غربی در شرق میانه و نیمقاره هند و پیشروی روسیه تزاری در آسیای مرکزی، شهر باستانی هرات که در اوج رقابتهای سیاسی و نظامی میان برتانیا و روسیه تزاری کیند فتح هند تلقی میشد، و همچنان ساحه سیستان که مرکز آن در طول قرون متمادی شهر تاریخی درنگیانه یا (زرنج) بود برای هر دو کشور استعماری اهمیت خاصی داشت. بهمین گونه بلوچستان که در اسناد یونانی بنام گدروسیا Gedrosia آمده ناحیه مهم سوق الجیشی برای قدرتهای غربی بشمار میرفت.

دولت برتانیا حضور سیاسی و نظامی فرانسه را درین ساحه خطر بزرگی برای دفاع از هند که منبع مهم اقتصادی انگلستان شمرده میشد میدانست، و همچنان از نفوذ سیاسی و اقتصادی روسیه تزاری که مرادش رسیدن به آبهای گرم بود سخت هراس داشت. ازینرو سرجان ملکم دیپلومات و رزیده انگلستان مؤظف گردید تا با دولت قاجاری فارس طرح دوستی بیافکند و بتدریج فرانسه را از صحنه سیاسی آنکشور بیرون کند که با شکست ناپلیون در جنگ واترلو در سال ۱۸۱۵ دولت برتانیا در ناحیه خلیج فارس و سیستان مالک الرقاب شد، ولی با آنهم از سلطه نظامی روسیه تزاری در شمال جغرافیایی کنونی ایران بخصوص پس از شکست فتح علی شاه قاجار و عقد معاهده ترکمانچای در ۱۸۲۸ میلادی اندیشه داشت. ازنگاه روابط سیاسی میان افغانستان و ایران در نیمه سده نوزدهم در عهد پادشاهی امیر دوست محمد خان ایالت سیستان و بلوچستان به منطقه متنازع فیه میان افغانستان و دولت قاجاری فارس مبدل گشت. زیرا از نگاهی پس از سقوط دولت صفوی در سال ۱۷۲۵ میلادی بدست محمود هوتکی و فتح جغرافیایی کنونی ایران، این ساحه تاریخی بخشی از قلمرو هوتکیان محسوب میشد و ساحه وسیع بلوچستان و سیستان تا سواحل بحر هند مانند حوزه سند و پنجاب شامل امپراتوری درانی بود که در شمالغرب ساحه نیشاپور و مشهد تا تهران را در بر میگرفت؛ اما امپراتوری درانی در نیمه قرن نوزدهم در نتیجه کشمکش های داخلی و حملات انگلیسها رو به تضعیف مینهاد. شاهان قاجار مناطق غربی افغانستان تا قندهار را جزئی از قلمرو از دست رفته صفویان می پنداشتند و نه تنها بالای سبزوار و سیستان ادعای تاریخی داشتند بلکه هرات را نیز از آن خود می شمردند. همان بود که ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۸۵۶ با استفاده از ضعف داخلی افغانستان و به

تحریک و پشتیبانی روسیه تزاری تصمیم حمله بر هرات را گرفت. ولی با مقاومت جدی افغانها، بخصوص مردم هرات مواجه شد و این تلاش به موفقیت نینجامید.



نقشه افغانستان در ۱۷۶۲

درین عصر دولت برتانیا قدرت نظامی خود را در سواحل غربی بحر هند گسترش داده و در حال توسعه سرحدات هند برتانوی در بلوچستان بودند. هرچند در سال ۱۸۷۲ کمسیونری از طرف انگلیسها به سرکردگی جنرال گولد سمت برای رفع منازعات سرحدی میان افغانستان و دولت قاجاری فارس به خصوص مسأله دریای پر آب هیرمند که شاه‌رگ حیاتی سیستان شمرده میشد صورت گرفته و در نتیجه آن سیستان تاریخی به افغانستان تعلق یافت و سیستان جنوبی تا بندر چاه بهار به فارس، اما به اساس عهد نامه پاریس منعقد سال ۱۸۵۷، ناصرالدین شاه تعهد کرد تا از ادعای خود بر هرات صرف نظر نماید و همان بود که در سال ۱۸۶۳ دولت قاجار افغانستان را منحیث کشور مستقلی برسمیت شناخت. از همین روست که عده زیادی از ناسیونالیست های معاصر ایران این باور را اشاعه کردند که گویا افغانستان به اساس پیمان پاریس از پیکر ایران بزرگ مجزا گشته است. این سخن مقرون به حقیقت نیست زیرا افغانستان درین عصر موجود بود و ملت آن با همه بی دستگاہی ها در جنگ اول افغان و انگلیس از ۱۸۳۹ تا ۱۸۴۲ بزرگترین قدرت استعماری جهان را از خاک خویش برون راندند.

به گواهی حقایق تاریخی درین مقطع زمانی، ایران بزرگ موجودیت خارجی نداشت تا افغانستان از پیکر آن جدا گردد، بلکه دولت فارس خود بامشکلات فراوانی دست به گریبان بود. ایل قاجار از طایفه ترکان اغوز بودند که از ماوراالنهر به فارس آمدند و سردهشته شان آقامحمد خان، با بر انداختن سلسله زندیه در حوالی سال ۱۷۹۶ شالوده حکومتی را در جغرافیای ایران امروزی بنا نهاد. در دوران زمامداری سلسله قاجار به اساس معاهده ترکمانچای و قبل از آن عهدنامه گلستان سه ایالت قفقاز، یعنی ایروان، نخجوان و تالش و بخش های عمده از آذربایجان به روسیه تعلق گرفت. دولت فارس حق کشتی رانی در بحیره کسپین (دریای خزر) را از دست داد و حاکمیت این دولت بر دریای مازندران محدود گشت. از جانبی در دوران سلطنت قاجار ها نفوذ نظامی دولت برتانیا در جنوب ایران بیشتر شد. در نتیجه جنگ

بوشهر و خوشاب، در طی سالهای ۱۸۵۶ تا ۱۸۵۷ سپاه برتانیای بر خاک ایران حمله برد و به بهانه ختم محاصره هرات نفوذ سیاسی و نظامی خود را در خلیج فارس با تصرف جزیره خارک و بندر بوشهر قایل نمود. بدهیست که دولت فارس با مشکلات داخلی، خشک سالی و اقتصاد ضعیفش، توان آنرا نداشت که هیچ کشوری، نه تنها افغانستان، بلکه هیچ یک از ممالک آسیای مرکزی را شامل قلمرو خویش بگرداند. در حقیقت اوضاع داخلی این کشور درین مقطع زمانی آنقدر بحرانی بود که منجر به جنگ تنباکو، آغاز انقلاب مشروطیت و قتل ناصرالدین شاه قاجار بدست یکی از پیروان **سید جمال الدین افغان** بنام میرزا رضای کرمانی گردید.

بهر حال، از آنجاییکه اسناد زیادی در مورد ایرانشهر در دست نیست ازینرو عده زیادی از نویسندگان و پژوهشگران معاصر ایران ناگزیر یک هزار و پنجمصد سال به عقب رفتند و کتیبه شاهپور اول ساسانی را که در کعبه زردتشت در نقش رستم نگارش یافته منحصراً برای اثبات فرضیه ایرانشهر به معنی "ایران بزرگ" ارائه کردند. درین سنگ نوشته از شهر هایی یاد شده که شاهپور فتح نموده و یا در جنگ با رومن ها از آنها باز ستانده است. به اساس این فرضیه ایرانشهر عصر ساسانی به چهار بخش خراسان (در شرق)، خوزیران (در غرب)، اپاختر، کپکوه یا باختر (در شمال) و نیمروز (در جنوب) تقسیم یافته که این توجیه از نگاه موقعیت ایرانشهر مغشوش و نامعین است، زیرا اگر ایرانشهر در پهره در جنوب ایالت بلوچستان و سیستان موقعیت داشته باشد، شهر زرنج در شمال آنست نه در جنوب آن و اگر به قرار این فرضیه اپاختر، یا باختر در شمال "ایرانشهر" قرار داشته باشد، باید موقعیت منطقی آن جایی در دامنه کوه بابا در مرکز افغانستان باشد نه در فارس یا بلوچستان. از سوی دیگر تا حال هیچ محقق و پژوهشگر طرفدار این فرضیه بشمول تورج دریایی که تحقیقات زیادی بالای اصطلاح "ایرانشهر" نموده دلیل قانع کننده ای ارائه نکرده که از چه لحاظ کلمه شهر معنی کشوری را بدهد که از ایالت سیکیانگ چین تا بین النهرین گسترده باشد؟ طوریکه واضح است واژه شهر در زبان فارسی دری معنی یک قلمرو بزرگ را نمیدهد. در ارتباط به این موضوع معنی شهر در لغت نامه دهخدا چنین آمده: "در دوره ساسانیان تقسیم ایالات به بخش ها بوده و هر یک از بخشهای کوچک را شهر و کرسی آنرا شهرستان میگفته اند. (از ایران در زمان ساسانیان ص ۱۶۰). "روی این دلایل اصطلاح "ایرانشهر از نگاه علمی یک فرضیه قابل مناقشه است.

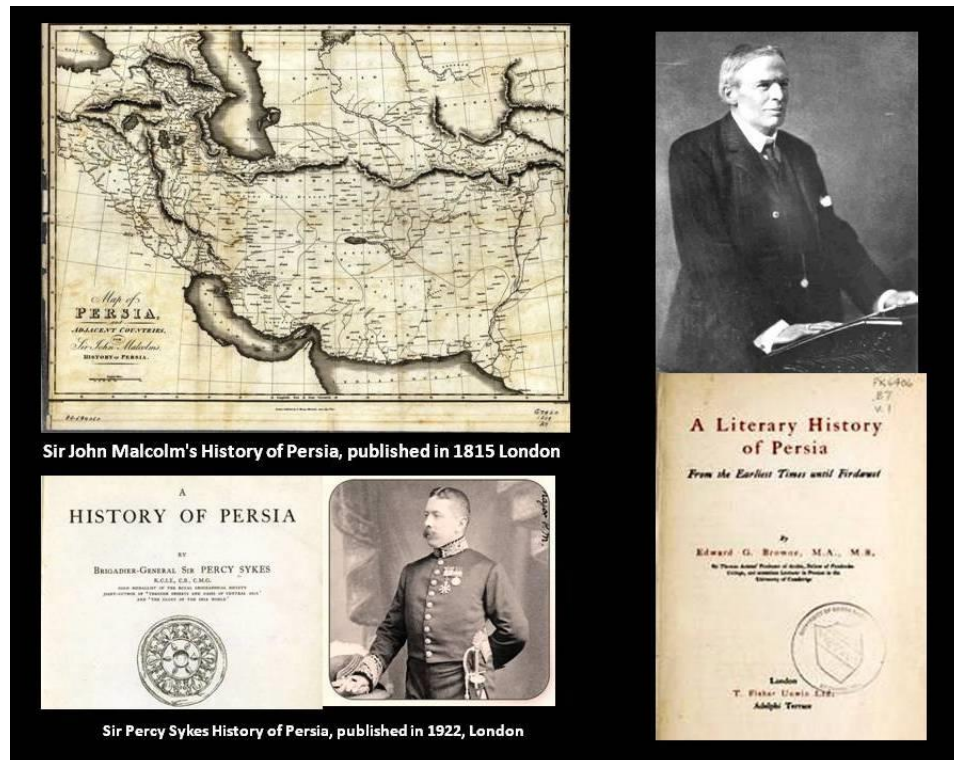
مبهرن است که طرفداران مفکوره "ایران بزرگ" در برابر نام تاریخی آریانا مقاومت نشان میدهند و آنرا رد میکنند اما در نقشه رسمی ای که توسط طرفداران مفکوره ایران بزرگ ایجاد شده کلمه آریانا بالای نقشه افغانستان بحیث یک واقعیت تاریخی ذکر است. با آنها باید بیاد داشت که تمام اقوامیکه از دجله تا ماورای آمو و از آنجا تا حوزه سند میزیستند همه آریایی و به قول برخی، ایرانی الاصل نبودند. ماکس میولر زبانشناس معروف آلمانی در رد برتری نژاد آریایی ویا نسل (ایرانی) در کتاب ارزنده تحقیقی خود (بیوگرافی واژه ها و منزلگاه آریا ها) در سال ۱۸۵۳ اعلام داشت که هدف وی از واژه آریایی "نسل برتر" ویا نژاد سفید نیست، بلکه هدف از مردمانیست که در ادوار کهن پیشه برزگری و زراعت را اختیار کردند. کلمه «آره» ویا «آرن» معنی دهقان برزگر را ارائه میدارد نه نسل و نژاد خاصی را، چون «آره» از واژه «ار» به معنی قلبه گرفته شده است.



نقشه فرضی "ایران بزرگ" بزعم ناسیونالیست های معاصر ایران

نقشه بالا بنا بر فرضیه تداوم امپراتوری ساسانی در ادوار اسلامی تهیه شده، درحالیکه دولت ساسانی فارس در سال ۶۴۲ میلادی بطور کامل فرو پاشید و تا سال ۱۵۰۶ یعنی تأسیس دولت صفوی توسط اسمعیل صفوی حکومت مستقلی از جغرافیای ایران امروزی یا فارس قدیم برنخاست. یعنی برای نه قرن بخشی از قلمرو خلفای اموی، عباسی و ممالک همجوار بود. درست است که در ادوار پیش از اسلام سلسله ساسانیان دولت مقتدری را بنا نهادند که قدرت نظامی قابل ملاحظه ای داشت، ولی فرضیه امپراتوری بزرگ فارس و ادعای تملک آنها از کاشغر تا تیسفون نظر به پالیسی دولت برتانیا برای ایجاد یک ساحه دفاعی گسترده از دجله تا دامنه پامیر و کنترل این ساحه توسط حکومتات ضعیف در برابر پیشروی دولت روسیه تزاری بسوی آبهای گرم در قرن نهم ایجاد گردید که در نظریات جان ملکم، سرپرسی سایکس و ادوارد برون انعکاس یافته است. اما اگر این نظریات کاملاً مقرون به حقیقت میبود و اقتدار سیاسی، اداری و نظامی واقعی و منظمی درین ساحه بزرگ وجود میداشت، باید با فروپاشی دولت مرکزی پارسیان در تیسفون ساحه تحت تسلط آن به سهولت بدست سپاه مسلمین فتح میگردد، درحالیکه واقعیت برعکس آن بود چنانچه ساحه واقعی اقتدار پارسیان پس از فتح حیره در عراق در سال ۶۳۳ میلادی یکی پس از دیگری بدست سپاه مسلمین افتاد. تا آنکه در طی یک دهه پس از جنگ نهاوند در سال ۶۴۲ میلادی قلمرو اصلی فارس از تیسفون تا کرمانیه کاملاً فتح شد. درحالیکه سپاه مسلمین با مقاومت شدید قارن هروی در هرات، نیزک بادغیسی در شمال افغانستان و رتبیل شاه در هیلمند، زابل و کابل مواجه گشتند و دولت کابل شاهان که ساحه اقتدار آن تا هیلمند و زمین داور میرسید و بخشهای شمالی حوزه سند را احتوا میکرد، تا قرن دهم میلادی و ظهور یعقوب لیث صفاری برای ۲۵۰ سال دیگر هنوز پا برجا بود. عین حالت قرنهای پیش نیز در هنگام نبرد اسکندر مقدونی با پارسیان رخ داده بود، چه پس از جنگ ایسوس ISSUS در سال ۳۳۳ ق.م. که قوای داریوش سوم شکست خورد، دولت هخامنشیان فارس فرو پاشید، ولی به محض ورود سپاه یونانیان به آریا (هرات) اسکندر با مقاومت شدید مردم و سرداران ملی این مرزوبوم چون بسوس، سانتی پرزانس، سپتامنش

باختری ویسی رزمندگان دیگر درسراسرجغرافیای افغانستان کنونی ازهری و درنگیانه (زرنج) تا (کابل) وباخترمواجه گردید که دلالت برمستقل بودن این حوزه فرهنگی باستانی مینماید. یاد داشتهای همرهان اسکندر درین رابطه مصداق این حقیقت تاریخیست.



تصویری از تألیفات نویسندگان برتانوی در رابطه به تاریخ فارس

درحالیکه دولت برتانیا درطی سده نهم و آغاز قرن بیست نظر به پالیسی دفاعی خویش در برابر پیشروی روسیه تزاری بالای امپراتوری فارس منحصی یک زون دفاعی تأکید میکرد، با ظهور آلمان منحصی یک دولت مقتدر به رهبری ویلیم اول درسال ۱۸۷۱ (ریش اول) اقتدار روز افزون برتانیا و روسیه تزاری مورد تهدید قرار گرفت.

درینگاه در قاره اروپا افکار نژاد پرستانه آراین گرایى در اوج بود و عده زیادی از زبان شناسان مانند جوزف آرتوردو گوینیو Arthur de Gobineau فرانسوی قدامت یک زبان را معرف برتری نژادی طایفه های انسانی می پنداشت، کارل پنکا Karl Penka زیست شناس اطریشی خاستگاه نژاد سفید آریایی را شمال اروپا خواند، انگلیس ها با مطرح نمودن نژاد هندو ایرانی برسیستم طبقات هند تأکید کردند. درینعصرنژاد های انسانی به اساس فرضیه های انتروپالجیست های غربی به سه نسل سفید، سیاه و زرد تقسیم گردیده بود، که هریک برای کاری آفریده شده و نسل های دیگر **مخلوط نا متجانسی** ازین سه نسل شناخته میشد، درینوقت در قاره آمریکا نیزسیستم بردگی و موضوع برتری نژاد سفید مطرح بود. بهرصورت ظهور آلمان منحصی یک قدرت بزرگ و توجه آنکشور به ممالک شرق میانه دو قدرت بزرگ استعماری یعنی برتانیا و روسیه را بدان وا داشت تا بالای کشور های مورد توجه شان به توافقاتی برسند. همان بود که درسال ۱۹۰۷ به اساس قرارداد سن پتسبورگ که نام پیشین لیننگراد

بود، در مورد تبت، افغانستان و ایران به فیصله هایی رسیدند. به اساس این توافق نامه تبت و افغانستان به حیث کشور های تحت حمایه برتانیای شناخته شد و کشور های آسیای مرکزی ممالک تحت حمایه روسیه، و اما ایران به سه منطقه تحت نفوذ روسیه، منطقه آزاد و بخش تحت سلطه بتانیا تقسیم شد.



نقشه ایران تقسیم شده

این قرارداد غیر عادلانه که استقلال سیاسی افغانستان را زیر سوال میبرد، مورد اعتراض شدید آزادی طلبان و مشروطه خواهان کشور در عهد پادشاهی امیر حبیب الله خان قرار گرفت که شرح کامل آن درین مختصر نمیگنجد، اما این نهضت استقلال طلبی با رویکار آمدن شاه امان الله و شکست قوای برتانیای در جنگ سوم افغان و انگلیس منتج به استرداد استقلال سیاسی افغانستان در سال ۱۹۱۹ میلادی شد که اکنون صد سال تمام از آن میگذرد. بهمین ترتیب نهضت استقلال طلبی و پذیرش این قرار داد ننگین که تمامیت ارضی و حاکمیت ملی ایران آنزمان را تهدید مینمود، زمینه خشم استقلال طلبان، ملی گرایان و مشروطه خواهان آنکشور را فراهم آورد و در نتیجه باعث خلع احمد شاه قاجار آخرین پادشاه این سلسله از سلطنت در سال ۱۹۲۳ میلادی توسط مجلس نمایندگان گردید. به تعقیب خلع احمد شاه قاجار از سلطنت مجلس مؤسسان رضا خان پهلوی را به حیث پادشاه اعلام کرد و بدین ترتیب رژیم پهلوی رویکار آمد. درینوقت حزب نازی آلمان در اوج قدرت سیاسی و نظامی بود، رضا شاه پهلوی و یکتعداد زیادی از روشنفکران و ملی گریان آنکشور بخاطر رهایی از استعمار روسیه و دولت برتانیای با آلمانها طرح دوستی افگندند. رضا شاه در جریان جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۵ اسم کشورش را از فارس به ایران تبدیل کرد که مورد استقبال هیتلر قرار گرفت و کمک های تکنیکی و اقتصادی آلمان به ایران سرازیر شد. با کلیک بر لینک پائین، قسمت دوم مضمون را مطالعه بفرمائید.

پایان قسمت سوم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/H_naweed_sharhi_dar_rad_ebhamat_tareekhi.pdf